



مدیریت بازخورد

راهنمای ارائه‌ی بازخورد در ارزش‌یابی کیفی - توصیفی

بهمن قره‌داغی

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

وضعیت ویراست
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری

شابک
وضعیت فهرست
نویسی
آیدان

عنوان دیگر
موضوع
موضوع
موضوع
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی
ملی

قره داغی، بهمن، ۱۳۵۰
مدیریت بازخورد، راهنمای ارائه ی بازخورد در ارزش یابی کیفی-
توصیفی / بهمن قره داغی
[ویراست ۲]

تهران: زنده اندیشان، ۱۳۹۲.
۹۲ص: مصوب، جدول
۴۰۰۰ریال / ۲-۶-۹۳۳۸۷-۹۷۸-۶۰۰
فیبا

این کتاب قبلا با با همین عنوان توسط انتشارات کوروش چاپ در سال
۱۳۸۹ منتشر شده است

معلمان - روابط با شاگردان
پس خور (روان شناسی)

۴۱۳۹۲ م/ش/۳/۲۵۰۲۵ LB
۳۷۱/۱۰۲
۳۳۳۷۸۵۶



www.zendeandishan.persianblog.ir

مدیریت بازخورد، راهنمای ارائه ی بازخورد در ارزش یابی کیفی- توصیفی

بهمن قره داغی

طراح جلد: سید حسین موسوی

حروفچین و صفحه آرا: زینا مولودی

ناشر: انتشارات زنده اندیشان

نوبت چاپ: اول، ویرایش دوم، آذرماه ۹۲

تیراژ: ۵۰۰۰

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۳۸۷-۲-۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز بخش: تهران: خ ترکمنستان - نبش کوچه سرو - پلاک ۲ - طبقه پنجم

- واحد ۱۴ تلفن: ۸۸۴۲۷۸۳۸ و ۸۸۴۵۹۴۱۲ - ۱۵-۰۹۱۲۱۴۳۸۱

فهرست مطالب

- ارزشیابی کیفی - توصیفی؛ راه، یا بی راهه ! / ۵

بخش نخست : بازخورد توصیفی چیست؟ / ۱۱

- مقدمه / ۱۳
- مقایسه ارزشیابی کیفی - توصیفی با ارزشیابی سنتی / ۱۶
- بازخورد / ۱۸
- تعریف بازخورد / ۲۰
- تاریخچه‌ی بازخورد / ۲۴
- انواع بازخورد / ۲۷
- ○ الف) بازخورد فرایندی (کلاسی) / ۲۹
 - بازخورهای فرایندی مجاز / ۳۲
 - بازخورهای فرایندی مجاز با احتیاط لازم / ۳۷
 - بازخورهای فرایندی غیر مجاز / ۳۹
- انواع بازخوردهای فرایندی (کلاسی) / ۴۰
 - ۱) بازخورد فرایندی شفاهی / ۴۱
 - ۲) بازخورد فرایندی کتبی / ۴۲
 - ۳) بازخورد فرایندی شفاهی - کتبی / ۴۳

- چه وقتی، از چه نوع بازخوردی استفاده کنیم / ۴۴
- بازخوردهای کبی / ۴۴
- بازخوردهای شفاهی / ۴۴
- نکاتی که باید در بازخوردهای فرایندی باید مورد توجه قرار گیرد / ۴۵
- ویژگی‌های بازخورد / ۴۹
- فرایند بازخورد در ارزش یابی کیفی - توصیفی / ۵۰
- الف) بازخورد معلم به دانش آموز / ۵۱
- ب) بازخورد معلم به والدین / ۵۱
- ج) بازخورد دانش آموز به خود / ۵۲
- د) بازخورد دانش آموز به دانش آموز همسال / ۵۳
- نکات قابل توجه در خودسنجی و همسال سنجی / ۵۴
- ب) بازخورد پایانی / ۵۵

بخش دوم: تجزیه و تحلیل بازخوردهای معلمان / ۵۷

- مقدمه / ۵۹
- نمونه ها / ۶۰ الی ۸۸

منابع / ۸۹

بی سواران قرن ۲۱ کسانی نیستند که نمی توانند بفهمن ،
بنویسند و حساب کنند ، بلکه کسانی هستند که نمی توانند
آموخته های گونه را دور بپزند و دوباره بیاموزند.^۱

به جای دیباچه :

در سبای کیفی - توصیفی ؛ راه ، یابی راهه !

ساعت کاری - اداری تمام شده بود. مثل گلوله ای رها شده از دهانه تفنگ، از اداره زدم بیرون. به آسمان، سینه ای گاهم را چسباندم و احساس کردم آسمان دلش از من گرفته تر است. بغض سنگینی بر شانه هایش سوار بود. آنقدر که لحظه لحظه حس می کردم سینه اش به صورتم نزدیک تر و نزدیک تر می شود. نه من، نه آسمان، هیچ کدام نمی توانستیم بغضمان را بزیانیم. لال، گرفته، غمگین و بد حوصله پیاده رو خیابان را، له می کردم. اگر یکی از من می پرسید: « که چته مرد؟! » واقعا جواب زلال روشنی برایش نداشتم. گاهی آدمی بی آنکه بخواهد، دلش همشین پاییز می شود. بی آنکه بخواهد، باد سرد ویرانگری در کوچه های حوصله اش، عابر می گردد. بی آنکه بخواهد، طعم مرداب وارگی و خزان و خمودگی را، به هر چهار سوی نگاه اش، احساس می کند. بی آنکه بخواهد، به سوگ خویش می نشیند. درست مثل کسی که فرا روی فرداهایش را، هیچ پنجره ای پیدا نیست. هیچ دریچه ای، دروازه نیست. به

خویش مشغول است و هیچ‌امیدی، به آبی آرامش نمی‌نشانده‌اش. همین‌طور که از سر هیچ، راه می‌رفتم، گذارم به پارک هنرمندان افتاد. جایی که هر وقت از آدم‌های ریاتی، از دنیای ماشینی و پر از بی‌عاطفگی‌اش، از عصر سیمان و آجر و سنگ و ترافیک، دلخور می‌شوم، اترافگام آنجاست. جای همیشهم خالی بود! انگار اینجا را، قبالت‌اش به نام من زده‌اند. لمیدم روی صندلی و.... آسمان کمی روشن‌تر از قبل می‌نمود. هنوز چند روزی از مهر نگذشته بود اما، بوی نامهربانی در فضا، بدا بود. وقتی به روشنای روز، خیره می‌ماندی و نفس عمیقی قورت می‌دادی می‌فهمیدی که هوا، بوی آبان ماه می‌دهد. خدای من، چه می‌بینم؟... قاصدکم... قاصدکم... قاصدکم... انگار فضای فرا رویم را، هر گز ندیده بودم؛ به هر گوشه‌ای که خیره می‌مانی تنها آمد و رفت قاصدک‌ها را می‌بینی و... ناگهان تصویری مرا به سال‌های دوری باز برگردانید. - یادش بخیر کودکی‌های بی‌بازگشت؛ با خود می‌پنداشتم که قاصدک‌ها، زبان پاییزند؛ آن‌ها اخبار رازآلود بسیاری را، با خود همراه دارند. برای همین، وقتی اولین قاصدک را می‌یافتم، با هزار سلام و صلوات، آن را داخل شیشه‌ی خالی مربا می‌انداختم، و از مادرم می‌خواستم که بگوید، قاصدکم - چقدر اصرار داشتم که بگویم قاصدکم، چرا که این قانون‌اش بود، قاصدک برای صاحب‌اش بهترین و بیشترین اخبار نیکو و شیرین را داراست - چه خبری با خود همراه دارد؟ مادر، مهرمندانه از زبان قاصدک، به هر کدام از بچه‌ها، خبری می‌داد. او با این کار، چقدر امیدواری در ما می‌کاشت..... که تلفن همراهم زنگ خورد. لعنت به این موبایل، بسیاری وقت‌ها، خلوت‌های خلسه‌گون پر از خویش مرا خراب می‌سازد..

- آقا خواستم یادآوری کنم که، پس فردا، برای تدریس ارزشیابی کیفی - توصیفی در گردهمایی معلمان منطقه.... دعوتی. یادتان نرود ما منتظریم.و....

مکالمات که تمام شد، تازه متوجه شدم، آسمان دارد بغض اش را، فرو می‌نشاند؛ من انقدر در دور دورهای خودم، ناپیدا مانده بودم، که خیس شدنم را، احساس نمی‌کردم گاهی چه لذتی می‌برم، وقتی به نقطه‌ای خواستنی در دور دست‌های خیل، خیره می‌مانم. از جای برخاستم و راه افتادم. ساعت نزدیک پنج عصر بود و، آسمان داشت چراغ خواب‌اش را روشن می‌نمود. پاییز چه روزهای کوتاهی دارد. پاییز چه لحظه‌های استخوان سوز غمباری دارد. تازه می‌فهمم، چرا مرحوم اخوان گفته است: «پادشاه فصل‌ها پاییز» این، نه از برای زیبایی‌های رنگارنگ قشنگ‌اش، که از سر قساوت پادشاهانه و ستمگرانه‌اش. که....

نم نم باران و وزش بادی ولرم، کودک عاطفهام را به نوازشی مادرانه در آغوش می‌کشید. هر قطره بارانی که بر سرم می‌نشست، شمرده شمرده و پیوسته، خبر زمستان دشواری را در من آواز می‌سرود. راستی امسال طعم زمستان، چرا چقدر زود به این حوالی تن بخشیده؟! بیچاره پروانه‌ها، دوباره به سوگی سرد و سکوتی سنگین فرو می‌نشینند. دوباره باید، رد رنگین پرستوهای عاشق را، به آسمان، انتظار باید کشید. کسی چه می‌داند و از کجا باید بداند که، چقدر تشنه بهارم. چقدر بهار فرداهای این روزهای زرد پاییزی را به انتظار مانده‌ام. چقدر....

از جلو مدرسه رد شدم اما نگاهم هنوز از در و دیوارش، بر نداشته بودم که، صدای زنگ مدرسه، دل کودکانم را چند قدم جلوتر از مدرسه، قاب گرفت.

تماشای بچه‌ها چه لذتی دارد. یکی می‌دود. یکی آهسته گوشه‌ای می‌خزد و به انتظار می‌نشیند. یکی شیطنت کودکانه را نمایش می‌گذارد و..... خلاصه هر یکی به گونه‌ای. این گوناگونی‌های پیدا، در من دوباره همان خواستنی‌های مدرسه خواستنی‌ام را بیدار ساخت. کی فرا می‌رسد آن فردایی که هر دانش‌آموزی، متناسب با آنچه هست، در جریان جاری یادگیری قرار گیرد. هر دانش‌آموزی عابر جاده‌ای باشد، که مقصدش «شدن» او باشد. هیچ دانش‌آموزی در مدرسه، این حس به او دست ندهد، که استعدادها، قابلیت‌ها و توانایی‌هایش هرز می‌رود. چقدر از بدلی و قالبی بار آمدن، ترس دارم. چقدر می‌ترسم از آنچه «هست» مدرسه‌ها دانش‌آموزان با شخصیت‌ها، توانایی‌ها و انگیزه‌های گوناگون و، نظام آموزشی یک‌گون. چقدر از این «فهمیده» نشدن‌ها، دلتنگم!

در این‌های و هوی آشنا نیز، باز معلم بهاری ارزشیابی کیفی - توصیفی در کام روانم پراکنده شد. شیوه‌ای که به معلم یادآوری می‌کند که الفبای معلمی، توجه به گوناگونی بچه‌هاست. توجه به استعدادها و توانایی‌های سیال آن‌هاست. شیوه‌ای که به معلم پیوسته یادآوری می‌کند که الگوهای ذهنی خود را به روز کن، شاید تو، با تکیه بر آنچه به عنوان مهارت شفلی و حرفه‌ای معلمی، با خود همراه داری، نتوانی خواسته‌ها و انتظارات و نیازهای دانش‌آموزانت را، پاسخ‌گو باشی. آقا یا خانم معلم مدرسه، باید باران رویش توانایی‌های بچه‌ها باشد، نه پاییز استعدادها و خلاقیت‌هایشان. راستی اگر ارزشیابی چنین است، پس چرا گاهی برخی از همکاران در تعامل‌های غیر رسمی می‌گویند:

« آقا ارزش‌یابی کیفی - توصیفی وقت گیر است؛ ما نمی‌رسیم که محتوای کتاب را تدریس نماییم؛ مجبوریم مثل میرزا بنویس‌های قدیم، پیوسته بنویسیم و یادداشت برداری کنیم؛ باید پوشه کار داشته باشیم؛ باید از ابزارهای مختلفی

چون آزمون عملکردی، آزمون مدادکاغذی، شیوه همسال سنجی و خود سنجی، شیوه سنجش مشاهده‌ای، فهرست و ارسى، مقیاس‌های درجه بندی، دفتر مدیریت فرایندهای کلاسی، و... استفاده کنیم؛ و از همه بدتر، به جای نمره باید، به تک تک دانش‌آموزان بازخوردهای توصیفی بدهیم»

«باور می‌کنی آقا ما گرفتاریم؟ پیوسته از اداره شهرستان و منطقه و اداره کل و حتی وزارت، به کلاس معلم می‌آیند و باید هی پاسخگوی این و آن باشی؛ یکی می‌گوید چرا پوشه‌کار دانش‌آموزان را به این شکل مدیریت نموده‌ای؟! از این به بعد به این شکل که «من» می‌گویم، باید باشد. فردا روزی، یکی دیگر می‌آید و می‌گوید: چرا پوشه کارهایی به این شیوه و شکل است باید...» آنوقت وامانده می‌مانی که کدام گفته، راه است و کدام بی‌راهه. ... «آرمان شهر من و این دست سخنان!!، خدای من.

وقتی سخنانی از این دست را از صنف معلمان می‌شنوم و آن‌ها را مقایسه می‌کنم یا سخنان سایر اصناف، کمی در خودم می‌مانم که کجای کارمان می‌لنگد؟ چرا یک آدم فنی، چنین تصویری از ابزار ندارد؟ چرا بودن ابزارهای گوناگوت را، مانعی برای انجام فعالیت‌هایش نمی‌داند؟ بلکه بی‌آن‌ها، اصولاً کاری نصی تواند از پیش برد، چراکه با ابزار، هم کیفیت کارش و هم زمان در اختیارش را مدیریت می‌کند. به عنوان نمونه او آچار مثلاً شماره ده الی سی را در جعبه ابزارش، همیشه همراه دارد و هر وقت بخواند، مهره مثلاً ده را، باز یا بسته کند، با نگاهی به مهره، بلافاصله آچار ده را برداشته و کارش را انجام می‌دهد... اما چرا من معلم، در استفاده از ابزارهای سنجش یادگیری دانش‌آموزان چنین نگاهی را ندارم؟ چرا وجود ابزارها را مانعی برای مدیریت موثر فرایندهای کلاسی خود می‌دانم؟ آیا این مشکل به عدم آشنایی ما معلمان از ابزارها و نقش آن‌ها در جمع‌آوری و ساماندهی اطلاعات، ارتباط دارد؟ آیا این دست گلایه‌ها به نگرش معلمان بر می‌گردد؟ آیا مشکل، دانش و

صلاحیت‌های حرفه‌ای معلمی است؟ یا به درک نادرست و ناکافی من معلم از ویژگی‌های روان‌شناختی دانش‌آموزان برمی‌گردد؟ یا..... مشکل چیست؟

گرچه مشکل را به قدر دانش خویش می‌شناسم، اما در ساختار موجود، توانستن‌ها و دانستن‌های من و امثال من، چقدر امکان‌پذیرند؟ این بزرگترین پرسش من بود. این همه «آنچه هست» دل‌مشغولی‌های من و گروه من است.

کاش می‌توانستم درست مثل آسمان بی‌ارام تمام بغض خودم را و آبی‌ترین لحظه‌ها را می‌رسان باشم. کاش...

شب غلیظ‌تر از قهوه، فرا روم بود و هوای حوصله‌ام ابری، و...

- تاکسی، درست...

بهمن قره داغی

Email: b_gharehdaghi@yahoo.com

SMS: ۰۹۱۲ ۶۷۳۱۹۰۳

www.akt۱۳۸۸.persainblog.ir